

واپسین روزهای زندگی محمد

نگرشی بر مرگ مرموز پیامبر اسلام

نوشته

هالة الوردی

برگردان

حمید سیماب (ح.س. کابلی)

Les Derniers Jours de Mohammad

Enquête sur la mort mystérieuse du Prophète

PAR

Hela Ouardi

TRADUIT PAR

Hamid Simab (H.S. Kabuli)

فصل ۱

تبوک: آخرین غزوه

پس از مهاجرت به مدینه در سال ۶۲۲ محمد دیگر آن واعظ صلح‌جویی که اهالی مکه را بسوی آیین یکتاپرستی فرا می‌خواند نبود. وی پس از رسیدن به مدینه به تعرضات پی در پی برای کشاندن بی‌باوران و شک‌گرایان بسوی راه الله دست یازید.^{۲۰} عملیات متعدد نظامی و غنایم بیشماری که از تاخت و تازهای مختلف بدست آورد قوت و اراده محمد را چند چندان ساخت و او را بدون شک به نیرومندترین و ثروتمندترین مرد حجاز مبدل نمود، به حدی که سرانجام حتی بزرگترین سرداران مشرک قریش که سرسخت‌ترین دشمنان او بودند بسوی او متمایل شدند. بدینگونه بود که پس از عقد معاهدات صلح با بزرگترین قبایل عربستان، محمد در صدد آن شد تا غزوات نظامی بعدی خود را بسوی شمال شبه جزیره عربستان جهت دهد.

هدفش ازین کار چه بود؟ هدفش فتح اورشلیم (بیت‌المقدس) با انگیزه‌های اسکاتولوژیک (اخروی) بود. در واقع آنچه محمد را بر این کار برانگیخت چالش شماری از یهودیان بود که از او خواستند حقانیت نبوت خود را ثابت سازد: «اگر تو براستی پیغمبر برحق هستی باید به شام^{۲۱} بروی چون صراط حق در شام، ماوای پیغمبران در شام و عرصه قیامت در شام است.»^{۲۲} این درخواست محمد را واداشت تا برنامه بس جسورانه رویارویی با امپراتوری مقتدر بیزانس را رویدست گیرد، با وجود آنکه لشکر مسلمانان در حدی نبود که با بیزانسی‌ها مقابله کند، چنانکه دو بار، در مؤته در سال ۶۲۹ و در تبوک در سال ۶۳۱، به اثبات رسید.

در ماه جمادی‌الاول سال ۸ هجری (سپتامبر ۶۲۹) محمد فرمان غزوه مؤته را که در پانزده کیلومتری جنوب کرک در شرق بحرالیمیت در اردن امروزی موقعیت داشت صادر کرد. وی برای این لشکرکشی قشون سه هزار نفری اعراب را در مقابل «رومیان» (بیزانسی‌ها) گسیل کرد. بهانه اعلام جنگ در برابر بیزانسی‌ها قتل حارث ابن عمیر فرستاده پیغمبر نزد پادشاه بصره بود که بدست سهرابیل غسانی سردار بلقاء و نماینده هراکلیوس امپراتور بیزانس اسیر و سپس کشته شد. در پاسخ به این قتل محمد در برابر روم لشکر آراست^{۲۳} و قیادت آنرا به برده آزاد شده و پسرخوانده پیشین خود زید بن حارثه سپرد و

²⁰ پس از مستقر شدن در مدینه محمد در طی هفت سال (از سال ۲ تا سال ۷ هجری/۶۲۳-۶۳۰ م) حدود سی غزوه (جمع آن «مغازی» یا «غزوات») را راه انداخت. این تعرضات مسلحانه که زیر رهبری مستقیم پیغمبر یا به اثر هدایت او صورت گرفتند از مصاف مسلحانه در میدان جنگ (مثلاً غزوه بدر در سال ۶۲۴/۲) تا یورش مسلحانه بر هدف (مثلاً یورش بر قلعه یهودیان خیبر در سال ۶۲۸/۷-۶۲۹) به اشکال مختلف صورت می‌گرفت.

²¹ سرزمین شام که به عربی به آن «بلاد الشام» می‌گفتند در آن زمان شامل سوریه، لبنان، اردن، و فلسطین (اسرائیل) امروزی می‌شد.

²² طبقات ابن سعد (که ازین پس به «طبقات» اختصار خواهد یافت) ۱۶۵/۲؛ دلائل بیهقی ۲۵۴/۵؛ تاریخ دمشق ابن عساکر ۱/۱۷۸؛ روض سهیلی ۳۸۷/۷؛ مختصر ابن منظور ۷۶/۱؛ تاریخ ذهبی ۴۰۹/۳

(عدد نخست شماره جلد و عدد دوم شماره صفحه را نشان می‌دهند. برای توضیح بیشتر مأخذ به بخش «مأخذ عربی» در پایان کتاب مراجعه شود.)

²³ المغازی واقدی ۷۵۵/۲؛ طبقات ۱۲۸/۲-۱۲۹؛ الاستیعاب ابن عبدالبر ۲۹۸/۱؛ أسد الغابه ابن الاثیر (که ازین پس به «أسد» اختصار خواهد یافت) ۴۰۸/۱؛ مختصر ابن منظور ۱۵۲/۱؛ تاریخ ذهبی ۴۷۹/۲

هدایت صریح داد: «اگر زید کشته شد جعفر ابن ابی‌طالب قیادت لشکر را بدست گیرد و اگر او هم کشته شد جایش را عبدالله ابن رواحه بگیرد.»^{۲۴} با این تدبیر دوراندیشانه محمد نشان داد که بر دشواری این اقدام نظامی و خطرانی که متوجه سپاه گسیل شده بود نیک آگاهی داشت. در واقع هم، بیزانسی‌ها لشکر محمد را از دم تیغ کشیدند و تعداد زیاد مسلمانان، به شمول سه سرداری که محمد تعیین کرده بود در جنگ مؤته جان خود را از دست دادند.^{۲۵} نابرابری نیروهای دو جانب (سه هزار جنگندهٔ مسلمان در مقابل صد هزار بیزانسی) قابل تأمل است.^{۲۶}

با درک عمق فاجعه خالد بن ولید قیادت جنگ را بدست گرفت و شجاعانه سه روز مکمل جنگید و نه شمشیر را در طی جنگ خونین مؤته شکست.^{۲۷} با اینهمه، نبوغ جنگی خالد بن ولید جلو هزیمت لشکریان اسلام را نگرفت بنابراین به سربازان فرمان عقب‌نشینی داد. محمد بعداً ازین تصمیم خالد بن ولید استقبال کرد و او را گرامی داشت و لقب «سیف الله المسلول» (تیغ آختهٔ الله) را به او که مستعدترین ستراتیژیست جنگی در میان اصحاب پیغمبر بود داد.^{۲۸} این لقب با خالد بن ولید باقیماند و یکجا با شهرتش به ماورای مرزهای عربستان انتشار یافت.^{۲۹} پیغمبر شخصاً در حالیکه بر اسب سوار بود و عبدالله فرزند کوچک پسر عمویش جعفر ابن ابی‌طالب را در آغوش داشت در دروازهٔ شهر مدینه به پیشواز لشکر هزیمت یافته شتافت.^{۳۰} مسلمانان خشمگین از نظامیان شکست خورده با طعنه و بیغاره استقبال نمودند و با فریادهای «گریزیان! شما از جهاد فی سبیل الله گریخته‌اید!» بر سر و روی‌شان ریگ بیابان می‌افشاندند.^{۳۱}

افتضاح شکست مؤته محمد را از تلاش دوباره برای فتح شام باز نداشت. اندکی پس از فتح مکه (رمضان سال ۸ هجری / ۶۳۰ میلادی) وی در ماه رجب سال ۹ هجری (سپتامبر – اکتوبر ۶۳۰) سفربری (اردوکشی) برای غزوهٔ تبوک را فرمان داد.^{۳۲} اینبار با درس‌گیری از شکست فاجعه‌بار مؤته، محمد پیش روی محتاطانه‌تر بسوی شمال را مد نظر گرفت چون

²⁴ ابن هشام ۳۷۳/۲

²⁵ در هنگام نبرد هر دو دست جعفر ابن ابی‌طالب قطع گردید. پیغمبر به او لقب «ذوالجناحین» (صاحب دو بال) و «طیار» (پرواز کننده) را داد و در مورد او گفت «خداوند بجای دو دست به جعفر دو بال داد تا با آن یکجا با ملائک بسوی بهشت پرواز کند.» (طبری ۲۵۲/۲؛ تاریخ دمشق ابن عساکر ۱۰/۲-۱۱؛ أسد ابن الاثیر ۳۴۳/۱). جعفر ابن ابی‌طالب شخصیت مهمی است ولی اکثراً توسط برادرش علی در کسوف قرار داده شده است. پیغمبر به پسر عموی خود جعفر محبت خاص داشت و با وی قرابت خاصی احساس می‌کرد (مسند ابن حنبل ۲۱۳/۲؛ بخاری ۹۶۰/۲؛ سنن ترمذی ۵۴/۵؛ سنن بیهقی ۳۸۲/۱۰)

²⁶ ابن هشام ۳۷۵/۲؛ الاستیعاب ابن عبدالبر ۲۹۸/۱؛ أسد ابن الاثیر ۴۰۸/۱

²⁷ صحیح بخاری ۱۵۵۵/۴

²⁸ پیغمبر می‌دانست چگونه اصحاب شایستهٔ خود را با دادن القاب اعزاز می‌بخشید و مفتخر و خشنود سازد. اعراب که خود را «افخر الامم» (با افتخارترین مردمان) می‌دانند شیفتگی خاصی به القاب پرتنطنه دارند!

²⁹ طبری ۲۵۱/۲. مؤرخ یونانی تیوفان (Théophane) نیز از شجاعت افسانوی خالد بن ولید و لقب «تیغ آختهٔ الله» در کتاب خود

«کرونوگرافی» (Chronographie) یادآوری نموده است. وی درین اثر خود از خالد بن ولید با نام «کالییدوس» (Chaledus) یاد کرده و لقب او را «gladius Dei» ترجمه نموده است.

³⁰ طبری ۲۵۲/۲

³¹ پیغمبر به دفاع از جنگجویان پرداخته اظهار داشت «نه، اینها فرار (گریختگی‌ها) نه بلکه کُرار (سخت‌حمله‌کنندگان در جنگ) هستند.» ابن هشام ۳۸۲/۲؛ طبقات ۱۲۹/۲.

³² ابن هشام ۵۱۵/۲-۵۲۶؛ دلائل بیهقی ۲۱۳/۵

دریافته بود که هراکلیوس امپراتور بیزانس آمادگی تعرض نظامی متقابل بسوی او را گرفته بود.^{۳۳} پیغمبر این تهدید را خیلی جدی تلقی نموده تصمیم به مقابله گرفت و بسوی تبوک در شمال غرب شبه جزیره عربستان در ششصد کیلومتری مدینه جهت گرفت. گفته می شود که لشکری که محمد آراست شامل ده ها هزار مرد جنگی و ده هزار اسپ می شد و بزرگترین لشکری بود که تا آن زمان در عربستان گرد آورده شده بود.^{۳۴} محمد شخصاً فرماندهی سپاه را به عهده گرفت.

این آخرین غزوه پیغمبر و در عین حال طاقت فرساترین و دردناکترین غزوات او بود. وی برای تهیه مصارف این جنگ همه مردم عربستان را بسیج کرد.^{۳۵} عثمان بن عفان مرد ثروتمند مدینه و سومین خلیفه آینده مسلمان بدین مناسبت علاوه بر شتران و اسپان بیشتری که تهیه کرد ده هزار دینار یعنی هنگفتترین مبلغی را که تا آن زمان جمع آوری شده بود فراهم آورد.^{۳۶} در بدل این سخاوت عثمان که به سبب به زنی گرفتن دو دختر پیغمبر به «ذی النورین» (صاحب دو روشنایی) مشهور بود محمد دعای خاصی در حقش نموده گفت «بار اله، از عثمان راضی باش چون من از او راضیم.»^{۳۷} صحنه نسبتاً شگفتی آوری درین ارتباط در تواریخ قید شده است: محمد پولی را که ابن عفان ثروتمند به دامنش ریخته بود بوسید و اظهار داشت: «پس از امروز همه گناهان عثمان بخشیده شده اند.»^{۳۸} سایر اصحاب نیز با گشاده دستی در تمویل غزوه تبوک سهم گرفتند و زنان زیورات خود را اعانه دادند.^{۳۹} در میان کسانی که درین زمینه بیشتر سهم گرفتند از عبدالرحمن ابن عوف نیز نام برده می شود. پیغمبر از عثمان ابن عفان و عبدالرحمن ابن عوف با نام «خزائن الله فی الارض (خزائن خدا بر روی زمین)» یاد می کرد.^{۴۰}

پیش از عزیمت بسوی تبوک پیغمبر بجای خود محمد ابن سلمه انصاری را در رأس امور مدینه نصب کرد^{۴۱} و علی را که پسر عمو و دامادش بود تا زمان برگشتنش ناظر بر امور خانوادگی مقرر نمود. این تصمیم ززمه ها و تمسخرهایی را برانگیخت و بداندیشان لب باز کردند که پیغمبر بر علی اعتماد ندارد و او را از مسئولیت های سیاسی بدور نگه می دارد. آنها با نجوا از همدگر می پرسیدند «چه چیز مانع از آن شد که پیغمبر علی را با خود ببرد مگر اینکه دیگر از همراهی اش مشمئز است؟»^{۴۲} سایرین می گفتند: «اگر فرستاده خدا علی را برای واری امور مدینه نگماشت بخاطر آنست که او را سفیه و غیر

³³ لشکر بیزانس حتی تا حدود بلقا در اردن پیش آمده بودند. (السيره الحلبیه ۱۸۳/۳)

³⁴ در نسخه های مختلف تواریخ اعداد مختلف درین مورد به ثبت رسیده اند. لشکری که بسوی تبوک راه افتاد مشتمل بر حدود سی هزار

جنگنده بود (بحار الانوار مجلسی ۲۱/۲۱۸) در منابع دیگر حتی از بیشتر از هفتاد هزار مرد جنگی سخن آمده است (السيره الحلبیه ۱۸۵/۳)

³⁵ دلائل بیهقی ۲۱۴/۵-۲۱۵؛ السیره الحلبیه ۱۸۳/۳

³⁶ السیره الحلبیه ۱۸۴/۳

³⁷ ابن هشام ۵۱۸/۲؛ سیره ابن کثیر ۶/۴

³⁸ مستدرک حاکم ۳/۱۱۰؛ دلائل بیهقی ۵/۲۱۵؛ تاریخ ذهبی ۲/۶۲۹

³⁹ السیره الحلبیه ۱۸۴/۳

⁴⁰ همانجا

⁴¹ در نسخه های دیگر سبا ابن عرفه (*) قید شده است. (طبقات ۱/۱۶۵؛ ابن هشام ۲/۵۱۹؛ دلائل بیهقی ۵/۲۱۹)

واژه هایی که ستاره (*) در کنار خود دارند کلماتی اند که املائی درست عربی آنها دریافت نگردید و به تقریب از روی صورت نوشتاری فرانسوی نوشته شده اند. (برگرداننده)

⁴² طبقات ۳/۲۴؛ انصاب بلاذری ۲/۳۴۸؛ تاریخ دمشق ابن عساکر ۴۲/۱۷۵

قابل اعتماد می‌داند.^{۴۳} صرف نظر از هر دلیلی، این نخستین باری بود که علی ابوالقاسم را در جنگ همراهی نمی‌کرد.^{۴۴} علی که سخت ازین بابت ناراحت بود نزد محمد در جُرف در نزدیکی مدینه رفت و از وی دلیل این تصمیمش را جویا شد: «منافقین می‌گویند که تو مرا جدی نمی‌گیری و بر من اعتماد نداری.» محمد پاسخ داد «دروغ می‌گویند. من مسئولیت بزرگی یعنی مراقبت از خانواده من و خانواده خودت را بر دوش تو نهاده‌ام. ای فرزند ابوطالب،^{۴۵} آیا نمی‌خواهی مناسبت تو با من مانند مناسبت هارون با موسی باشد، با آنکه پس از من پیغمبری نیست؟»^{۴۶} پس از شنیدن این پاسخ قاطع و در عین حال دیپلماتیک علی به مدینه برگشت.

به سبب خاطره دردناک و حقارت آمیز شکست مؤته تصمیم رفتن به تبوک با شور و اشتیاق چندان از طرف مسلمانان استقبال نشد. گذشته از آن، فصل میوه چینی فرارسیده بود و مردم میخواستند در سایه درختان میوه در باغها و واحه‌های خود باقی بمانند.^{۴۷} زمانی که محمد برای رزم و نبرد انتخاب کرده بود به سبب گرمای سوزان و خشکی هوا بصورت خاص خشن و نامناسب بود، اما درین موقع آیه‌ای نازل شد تا به مسلمانان یاد آورد که گرمای کشنده تابستان که از آن چنین بیم داشتند در برابر سوزندگی آتش دوزخ هیچ بود: «فَرِحَ الْمُخَلَّفُونَ بِمَقْعَدِهِمْ خِلَافَ رَسُولِ اللَّهِ وَكَرِهُوا أَنْ يُجَاهِدُوا بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَقَالُوا لَا تَنْفِرُوا فِي الْحَرِّ قُلْ نَارُ جَهَنَّمَ أَشَدُّ حَرًّا لَوْ كَانُوا يَفْقَهُونَ - بر جای ماندگان از خانه نشستن خود خلاف خواست رسول خدا شادمان شدند و از اینکه با مال و جان خود در راه خدا جهاد کنند کراهت داشتند و گفتند: "در این گرما بیرون نروید." بگو: "آتش جهنم سوزان تر است اگر آنها می‌دانستند." (سوره توبه: ۸۱)» مسلمانان می‌دانستند که در جنگ با قبایل محلی اعراب مشرک و یا در این یا آن یورش و تاخت و تاز برد با آنها بود، اما سپاه پیغمبر در برابر نیرو و تدارکات نظامی مهیب ارتش بیزانس احساس ناتوانی می‌کرد و از شکست مصیبت‌بار دیگری بیمناک بود. آنها با ابوالقاسم به بحث نشستند اما بیهوده بود و او روی تصمیم خود پافشاری نموده امر سفربری را صادر کرد و حتی سرمنزل مقصود را که تبوک بود افشا نمود، در حالیکه عادتاً از روی بدگمانی و بی اعتمادی همواره برنامه‌های خود را مخفی نگه می‌داشت.^{۴۸}

بدین ترتیب، محمد تا آخرین ماه‌های حیاتش سیاستی اغلباً جنگ طلبانه‌ایرا دنبال می‌کرد^{۴۹} و کسانی که به او ایمان آورده بودند خود را درگیر نوعی جنگ ممتد و مزمینی می‌یافتند که در آن پیغمبرشان به آنها کمتر مهلت و فضای تنفس می‌داد چون الله در قرآن برایشان گفته بود «كُتِبَ عَلَيْكُمُ الْقِتَالُ - بر شما قتال یعنی کشتار در جنگ واجب شده است (سوره بقره: ۲۱۶).» این سیاست ملهم از کاربردگرایی (پراگماتیسمی) بود که اجازه می‌داد صندوق‌های خزانه به اثر یورش‌ها و

⁴³ ابن هشام ۵۱۹/۲؛ تاریخ دمشق ابن عساکر ۳۱/۲. حتی شیعیان که طرفداران آتشین علی هستند ازین حکایت یاد می‌کنند (بحار الانوار

مجلسی ۲۰۸/۲۱)

⁴⁴ طبقات ۲۳/۳

⁴⁵ مؤلفین سنی، بدون شک برای اذیت شیعیان، خوش دارند از علی با این اصطلاح که بیانگر فرزند کافر بودن اوست یاد کنند. در واقع با وجود آنکه ابوطالب که پدر علی و عموی پیغمبر بود به برادرزاده خود محبت پدری داشت از ایمان آوردن به اسلام اباً ورزید و کافر مُرد.

⁴⁶ ابن هشام ۵۲۰/۲؛ مصنف ابن ابی شیبه ۳۶۶/۶؛ مسند ابن حنبل ۱۷۹/۵؛ طبقات ۲۴/۳؛ سنن ابن ماجه ۴۵/۱؛ سنن نسائی ۴۲۵/۷؛ سنن ابی داؤد ۴۳۰/۷؛

المعجم الکبیر طبرانی ۹۷/۱۲؛ صحیح ابن حبان ۳۶۹/۱۵؛ تاریخ دمشق ابن عساکر ۳۱/۲؛ کنز متقی ۵۹۹/۱۱

⁴⁷ دلائل بیهقی ۲۱۳/۵

⁴⁸ همانجا

⁴⁹ قابل ملاحظه است که این سیاست غالباً پرخاشگر و سلطه جویانه با راهبردهای ائتلاف و مصالحه پیش برده می‌شد که این امر کاربردگرایی هشیارانه محمد را نشان می‌دهد.

هجوم‌های مسلحانهٔ مسلمین بر از پول نگهداشته شوند و در عین حال با نگهداشتن دائمی مجتمع مسلمانان در حال مواجهه با یک دشمن بیرونی «عینی» همبستگی درونی‌شان حفظ گردد.

پیروزی‌های پی در پی جنگی در ابتدا باعث شعله‌ور شدن آتش حرص و اشتیاق مسلمانان گردید که خود را مجاهدین شکست‌ناپذیر راه خدا تلقی می‌کردند، اما شکست در برابر بیزانسی‌ها در مؤته این باور را در ذهن‌شان شدیداً خدشه دار ساخت. برای انگیزه دادن به مجاهدین و نیز اطاعت از فرمان الهی که به وی گفته بود «يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ حَرِّضِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَى الْقِتَالِ - ای پیغمبر، مؤمنان را بر جنگ ترغیب کن (سوره انفال: ۶۵)» محمد یغمای هوس‌انگیزی را در برابر چشمان جنگجویان مسلمان قرار داد: «بر تبوک حمله برید که غنیمت آن زنان مو طلایی (بنات الاسفار) رومی خواهد بود.»^{۵۰} یکی از اصحاب پیغمبر بنام جد ابن قیس به وی گفت: «ای رسول خدا، مرا از رفتن به تبوک و دچار وسوسه شدن معذور دار. نزدیکان من می‌دانند که هیچ مردی به اندازهٔ من به زنان راغب نیست و می‌ترسم که با دیدن آنهمه خوبرویان زردموی توان خودداری از من سلب شود.»^{۵۱} پیغمبر با همدلی به وی رخصت داد تا در غزوه سهم نگیرد.^{۵۲} قرآن این ماجرا را چنین بیان می‌کند: «وَمِنْهُمْ مَنْ يَقُولُ اضْحَنْ لِي وَلَا تَفْتِنِّي أَلَا فِي الْفِتْنَةِ - و از میان‌شان یکی با تو گوید که به من در جهاد اجازه معافی ده و مرا در آتش فتنه میفگن (سوره توبه: ۴۹).» مخالفین محمد که متون اسلامی از آنان بنام «منافقین» یاد می‌کنند با شادمانی از امکان شکست دیگر پیغمبر در برابر بیزانسی‌ها استقبال می‌نمودند و برای ترساندن «مجاهدین فی سبیل الله» به آنها می‌گفتند: «آیا فکر می‌کنید که نبرد با زردمویان (بنو الاسفار) مانند جنگ عرب‌ها میان خودشان است؟»^{۵۳} وقتی پیغمبر ازین نیشخندها آگاهی یافت آنانرا که چنین تمسخر می‌کردند نزد خود فراخواند. آنها عذر شوخی و مزاح پیش کشیدند، درین وقت آیهٔ قرآنی برای تنبیه استهزا کنندگان آشکار شد: «وَلَيْنَ سَأَلْتَهُمْ لَيَقُولُنَّ إِنَّمَا كُنَّا نَخُوضُ وَنَلْعَبُ قُلْ أَبِاللَّهِ وَآيَاتِهِ وَرَسُولِهِ كُنْتُمْ تَسْتَهْزِئُونَ؟ - و اگر از آنها بپرسی که چرا سخریه و استهزاء می‌کنید؟ پاسخ دهند که ما به مزاح و مطایبه سخن می‌رانیم. بگو: آیا با خدا و آیات و رسول او تمسخر می‌کردید؟! (سوره توبه: ۶۵)»^{۵۴}

عقیدهٔ عمومی برآن بود که سفربری در برابر بیزانس تصمیم نادرستی است. به استثنای تمویل کنندگان سخاوتمند جنگ چون عثمان ابن عفان که بدون شک منافع گزافی را از سرمایه‌گذاری خود انتظار داشتند،^{۵۵} سایر مسلمانان تصمیم رفتن به تبوک برای رزم و نبرد را زیاد جدی نگرفتند، ولی نه لب‌های خاموش بی‌میلان و نه کنایه‌های آشکار هیچیک نتوانست محمد را از تصمیمش منصرف سازد. فرمان حرکت لشکر بسوی تبوک صادر شد.

روز پنجشنبه بود که سپاهیان راه افتیدند^{۵۶} و خیلی زود آنچه مسلمانان از آن می‌ترسیدند جامهٔ عمل پوشید. کارزار تبوک مصیبت‌بار بود، به حدی که از آن بنام «العُسره» (سختی بزرگ) یاد می‌کردند. این اصطلاح حتی در قرآن نیز آمده است:

⁵⁰ تفسیر مجاهد ۲۸۱/۱؛ تفسیر طبری ۲۸۷/۱۴؛ المعجم الکبیر طبرانی ۶۳/۱۱؛ تفسیر ابوحنیان ۴۳۱/۵؛ تفسیر الدر المنثور سیوطی ۲۱۳/۴

⁵¹ دلائل بیهقی ۲۱۳/۵

⁵² ابن هشام ۵۲۶/۲؛ تفسیر طبری ۲۸۷/۱۴

⁵³ ابن هشام ۵۲۵/۲؛ تاریخ ذهبی ۶۴۲/۲؛ سیره الحلییه ۱۰۲/۳

⁵⁴ تفسیر ابن کثیر ۱۷۱/۴

⁵⁵ عثمان و ابن عوف پول زیادی را از یمن غزوات پیغمبر بدست آوردند (مغازی واقدی ۵۲۳/۲)

⁵⁶ دلائل بیهقی ۲۱۹/۵

«لَقَدْ تَابَ اللَّهُ عَلَى النَّبِيِّ وَالْمُهَاجِرِينَ وَالْأَنْصَارِ الَّذِينَ اتَّبَعُوهُ فِي سَاعَةِ الْعُسْرَةِ مِنْ بَعْدِ مَا كَادَ يَزِيغُ قُلُوبَ فَرِيقٍ مِّنْهُمْ - هَمَانَا خُدا بر پيغمبر و اصحابش از مهاجر و انصار که در ساعت سختی - که نزدیک بود دل‌های فرقه‌ای از آنها از رنج و تعب بلغزد - پیروی از رسولش کردند باز لطف فرمود و از لغزش‌هایشان درگذشت (سوره توبه: ۱۱۷)»

به سبب گرمی هوا لشکر نمی‌توانست جز در شب منزل کند. تشنگی آنچنان آزار دهنده بود که مجاهدین شکم شترهای خود را می‌دریدند تا مایع داخل آنرا بنوشند.^{۵۷} در نتیجه این حالت بود که مسلمانان از فرمان پيغمبر سرپیچیدند و هنگامی که به چاهی رسیدند که پيغمبر بخاطر ترس از ته کشیدن سریع آب آنرا از نزدیک شدن به چاه منع کرد، بازهم همان منافقین نافرمانی کردند و بی‌مه‌با از آن نوشیدند. بزودی آب ته کشید و تقریباً چیزی نماند. پيغمبر نزدیک آمد و از آنچه مانده بود جرعه‌ای نوشید و سپس آنرا تف کرد. همان لحظه آب از ته چاه فوران زد و بزودی چاه مالا مال از آب شد.^{۵۸} احادیث بر آنند که برای نجات مسلمانان از تشنگی پيغمبر معجزات دیگری هم به ظهور رساند، مثلاً باری پس از نماز باران به وفرت بارید.^{۵۹} زمانی هم که اردوگاه مسلمانان دچار گرسنگی و قحطی شدید شد^{۶۰} محمد معجزه‌ای نشان داد که بیاد آورنده اعجاز تکثیر قرص‌های نان توسط عیسی مسیح بود.^{۶۱} سفر جانب تبوک آنقدر طاقت‌فرسا بود که باری نه تنها سپاهیان بلکه خود پيغمبر نیز از فرط خستگی و بی‌حالی یارای بلند شدن برای ادای نماز صبح را نداشتند.^{۶۲}

با رسیدن به تبوک، اردوی مسلمانان اثری از قشون بیزانس نیافت. گفته می‌شد که بیزانسی‌ها پا به فرار گذاشته بودند. برای نشان دادن اینکه از حمله احتمالی دشمن ترسی به دل ندارند، سپاهیان پيغمبر مدت بیست روز در تبوک اطراق کردند (در حالیکه لشکر معمولاً نباید بیشتر از سه روز در نبردگاه بپاید) و هیچ مصافی صورت نگرفت. پس از ظفر بدون نبرد محمد در تبوک^{۶۳} قبایل مسیحی عرب که در منطقه ساکن بودند بدون هیچگونه مقاومت اموال و زمین‌های خود را گذاشته فرار را بر قرار ترجیح دادند. سرکردگان و شه‌یارانی که بر مناطق مرزی میان شام و شبه جزیره عربستان حکم می‌راندند نزد پيغمبر آمدند تا خراج پردازند و در امان بمانند.^{۶۴}

پيغمبر اندیشه پیش روی بسوی شام و تعقیب نیروهای بیزانسی تا سرزمین خودشان را در سر می‌پرورید اما دیگران با اشاره به اینکه چنین کاری خطر «ترسانیدن» هراکلیوس را در پی داشت او را ازین کار منصرف ساختند. عمر این خطاب به او توصیه کرد تا به مدینه برگردد.^{۶۵} از دید عمر ورود به شام خطرات زیادی در پی داشت، بخصوص اینکه اراضی شام نه آن صحراهای ریگزاری بود که اعراب با آن آشنایی نزدیک داشتند. مشاورین از شمار چشمگیر سپاه بیزانس که عدد آن به دو

57 طبقات ۱/۱۶۷؛ دلائل بیهقی ۵/۲۲۹؛ سیره الحلبیه ۳/۱۸۹

58 دلائل بیهقی ۵/۲۳۶؛ تاریخ دمشق ابن عساکر ۲/۳۷؛ سیره الحلبیه ۳/۱۹۳

59 دلائل بیهقی ۵/۲۳۰-۲۳۱

60 صحیح مسلم ۱/۴۲

61 دلائل بیهقی ۵/۲۲۹؛ سیره الحلبیه ۳/۱۹۸

62 سیره ابن کثیر ۳/۴۰۳-۴۰۴؛ سیره الحلبیه ۳/۱۹۳

63 مؤرخ و خاورشناس فرانسوی ماکسیم رودینسون در مورد غزوة تبوک از «نیمه شکست» مسلمانان صحبت می‌کند

(Maxime Rodinson, *Mahomet*, Seuil, 1968, rééd. 1994, p. 336 46.)

64 در میان این سرکردگان و شه‌یاران از یوحنا بن روبه سردار شهر آبله در نزدیکی خلیج عقبه نام برده می‌شود که پذیرفتن اسلام را رد کرد

(ابن هشام ۲/۵۲۵). باشندگان سه منطقه یهودی نشین همجوار نیز چنین کردند (دلائل بیهقی ۵/۲۴۷-۲۴۹؛ تاریخ دمشق ابن عساکر ۲/۴۱)

65 المغازی و اقدی ۳/۱۹۱؛ تاریخ دمشق ابن عساکر ۲/۳۷؛ سیره الحلبیه ۳/۲۰۰

صد و پنجاه هزار جنگجو می‌رسید گفتند. شگفتی آور است که مگر پیش از عزم لشکرکشی به تبوک، آیا آگاهی وجود نداشت که به جنگ یکی از نیرومندترین قشون جهان آنروز می‌رفتند؟

غزوة تبوک و مناسبات مغشوش و پیچیده مربوط به آن که مجموعه‌های احادیث از آن حکایات و روایات دارند پرسش‌های زیادی را در مورد انگیزه اصلی آن برمی‌انگیزد. برخی جزئیاتی که واقعی روایت میکند حاکی از آنست که غزوة تبوک، غزوه‌ایکه هیچگونه نبردی در آن صورت نگرفت، بیشتر از کارزار نظامی یک «سفر تجاری» بود. نویسنده کتاب‌المغازی تصریح می‌دارد که اصحاب پیغمبر در تبوک مصروف معاملات داد و ستد بودند. وی چشم‌دید مؤثق صحابی معتبری چون زید ابن ثابت را نقل می‌کند که می‌گفت «ما با فرستاده خدا بسوی تبوک رفتیم. می‌خریدیم و می‌فروختیم. رسول خدا ما را می‌دید که چنان می‌کردیم اما هیچ اعتراضی نمی‌کرد.»^{۶۶} تبوک یک مرکز تجاری بود. پس از شکست خردکننده جنگ مؤته، آیا محمد می‌خواست جنگ اقتصادی در بیزانس راه بیندازد؟

در ختم غزوة تبوک لشکر مسلمانان سری به دومة الجندل^{۶۷} زد که حیثیت چهارراه بزرگ تجارتي را داشت و شمار زیادی از سوداگران عرب در آنجا سکونت داشتند. محمد پیش از آن چند دسته نظامی به دومة الجندل فرستاده بود^{۶۸} و قبل از آنکه اردوگاه مسلمانان از تبوک بساط خود را جمع کند محمد یکبار دیگر آنجا را هدف قرار داد و خالد بن ولید را در رأس چهارصد سپاهی سوار برای آوردن اکیدر ابن عبدالملک سردار ثروتمند اعراب مسیحی آن شهر فرستاد. ماجرای این اختطاف با جزئیات آن در منابع عربی شرح گردیده است. اکیدر در شب بدر مهتاب با زوجه خود روی تخت بام قلعه خود بود که با شنیدن صدای هلهله شکارچیان به همسر گفت «من هم می‌روم شکار کنم.» وقتی از دژ برآمد خالد بن ولید و افرادش که در کمین او نشسته بودند او را تعقیب کردند و شکارچی خود نخچیر شد. در هنگام حمله برای اختطاف اکیدر برادرش حسن کشته شد. اکیدر عبایی با حاشیه زربافت به تن داشت که «تیغ آخته الله، سیف الله المسلول» خالد بن ولید در دم آنرا بزور قاپید.^{۶۹} انسان محصول این شکار را نزد پیغمبر آوردند. مسلمانان حاضر در آنجا از لباس فاخر و جواهرات و زیورات شاهانه‌ایکه اکیدر با آن آراسته بود غرق در حیرت بودند. ابوالقاسم خطاب به پیروان خود اظهار داشت «ازین جامه‌ها در

⁶⁶ المغازی واقعی ۱۰۳۵/۳

⁶⁷ فاصله میان تبوک و دومة الجندل که امروز در شمال عربستان سعودی واقع است سه صد کیلومتر است.

⁶⁸ محمد سه سال پیش از آن (شعبان سال ۶ هجری / دسامبر ۶۲۷) عبدالرحمن ابن عوف را در رأس گروهی از مسلمین برای دعوت اهالی دومة الجندل به اسلام به آنجا فرستاده بود (المغازی واقعی ۵۶۱/۲؛ تاریخ دمشق ابن عساکر ۴/۲-۵). بعدها به پیغمبر اطلاع رسید که اعراب آن دیار می‌خواستند بر مدینه حمله کنند، پس در ماه ربیع الاول سال ۹ هجری (ژوئن ۲۳۰) محمد تصمیم گرفت که خودش با هزار تن از جنگاوران مسلمان بدانجا رود اما وقتی به دومة الجندل رسید هیچکس رادر آنجا نیافت چون اهالی با شنیدن خبر نزدیک شدن مسلمانان همه فرار نموده بودند. (المغازی واقعی ۱۰۳/۱؛ طبقات ۶۲/۲). ابن هشام در سیره خود تأیید می‌دارد که در ماه ربیع الاول سال ۵ هجری (ژوئیه ۶۲۶) پیغمبر غزوة تعجب آوری را علیه دومة الجندل راه انداخت که در آن پیش از آنکه بدانجا برسد از راه برگشت (ابن هشام ۲۱۳/۲). ابن کثیر نیز می‌گوید که در همان سال پیغمبر به دومة الجندل رسید و دید که اهالی همه فرار کرده بودند (سیره ابن کثیر ۱۷۷/۳-۱۷۸).

⁶⁹ المغازی واقعی ۱۰۲۶/۳؛ ابن هشام ۵۲۶/۲؛ طبری ۱۸۵/۲. شگفتی آور است که در حدیث دیگری از قول مسلم می‌خوانیم که همین عبای زربافت را خود اکیدر به قسم «تحفه» به محمد داد (صحیح مسلم ۱۴۲/۶)!

شگفتی هستید؟ قسم به خداوند که کهنه دستمال‌های سعد ابن معاذ در بهشت ازین زیباترند.⁷⁰ اکیدر برای نجات زندگی خود پرداخت بهای خیلی گزافی را به شکل جزیه یعنی مالیاتی که از اهل کتاب در برابر امان از طرف مسلمانان گرفته می‌شد پذیرفت. پیغمبر این نوع جزیه‌ستانی را در غزوه بدر هنگامی شروع کرد که اسیران جنگی را در بدل پرداخت پول آزاد می‌ساخت، اما اکیدر اسیر جنگی نبود بلکه قربانی آدم ربایی بود. بنابر دلائل قابل درک وی از پذیرفتن اسلام ابا و ورزید. چگونه می‌توانست به دین رهنمایی ایمان بیاورد که او را در دل شب از برابر منزلش دزدیدند، برادرش را کشتند و خودش را مجبور به پرداخت خون بها کردند؟

غزوه تبوک را می‌توان به مثابه حادثه برجسته‌ای در آخرین ماه‌های زندگی پیغمبر پنداشت. این غزوه حماسه نبود بلکه جنگی بی‌نتیجه بود که در تارک آن یک عمل آدم ربایی قرار داشت. اگر این کارزار در تاریخ‌نامه‌ها ثبت شده بیشتر بخاطر حادثه بزرگی است که در راه بازگشت بسوی مدینه اتفاق افتاد. هنگامیکه محمد از گردنه کوهی می‌گذشت مورد سوء قصد واقع شد که خاطره آنرا احادیث زیر نام «توطئه عقبه» ثبت نموده‌اند.

⁷⁰ صحیح بخاری ۹۲۲/۲؛ صحیح مسلم ۱۵۰/۷؛روض سهیلی ۳۹۷/۷. سعد ابن معاذ صحابی پیغمبر از قبیله اوس و از برجستگان انصار مدینه بود. او و سعد ابن عباده رئیس قبیله خزرج با نام «سعدان» (دو سعد) یاد می‌شدند. سعد ابن معاذ در جنگ‌های عمده مسلمانان سهم داشت و در جنگ خندق زخم مهلک برداشت. افسانه‌های مسلمانان حکایت از آن دارند که روز مرگ او عرش خدا لرزید!